

کودکی

دوران فراموش شده



دکتر مهرداد ناظری

همواره بر روح و جسم آنها وارد شده و هیچ موقع فراموش نخواهد شد و چه بسا بسیاری از افسردگی‌ها، استرس‌ها و بیماری‌های روحی این عزیزان مربوط به شرایط سخت آن دوران باشد.

دومین عاملی که به ضعف دوران کودکی منجر گردید، افزایش خشونت، جرم و قتل در دنیای امروز است. گفته می‌شود که هر کودکی قبل از ورود به مدرسه حداقل بیش از صد هزار تصویر رفتار خشونت‌آمیز یا قتل را از تلویزیون، ماهواره، اینترنت، فیلم‌های سینمایی دیده و یا شنیده است و چون بیشتر قهرمانان داستان‌های تلویزیونی و سینمایی افراد قدرتمندی هستند که می‌توانند آدم‌های زیادی را از بین ببرند، الگوپذیری کودکان از این سوپر انسان‌ها خود عاملی است که روح کودک را دچار آسیب‌های جدی می‌نماید، به طوری که روز به روز توجه به کنش‌های منطقی را در رفتارها و کنش‌های کودکان کمتر و کمتر خواهد نمود. همچنین امروزه استفاده بیش از حد از بازی‌های رایانه‌ای مثل PlayStation باعث تخریب دنیای کودکان شده و آنها را بیش از پیش به افراد پرخاشگر مبدل ساخته است. در تحقیقی که توسط نگارنده صورت گرفت مشخص گردید که کودکان طبقه فرادست در شهر تهران بیش از ۵۰ برابر بیشتر از طبقات متوسط و فرودست از بازی‌های رایانه‌ای استفاده می‌کنند که این امر باعث افزایش پرخاشگری در کودکان ثروتمند کلان شهر تهران شده است. همچنین کودکان طبقه فرودست نیز به واسطه فقر و بیکاری والدین گاهی دچار کجروی‌های اجتماعی از جمله قتل و اعتیاد می‌شوند. در واقع اگر در تعریف کودک بهنجار و سالم گفته می‌شود کودکی که دارای روحی آرام و مملو از هیجانات کودکانه است و می‌تواند از شرایط خانوادگی و محیطی اش لذت ببرد و هیچ گاه احساس اضطراب و استرس نداشته و هر روز بیشتر از روز قبل دارای احساس آرامش و

باعث تضعیف دوران کودکی شده است به طوری که عده‌ای بر این باورند که کودکان ایرانی، در سطح وسیعی مورد غفلت قرار گرفته و به حاشیه رانده شده‌اند. در واقع عدم توجه در به رسمیت شناختن دوران کودکی به عنوان یک دوره مستقل زندگی هر فرد و معرفی کردن این دوران به عنوان یک دوره مقدماتی و پیش‌زمینه بزرگسالی باعث تحریف و نابودی آن شده است. در هر حال اگر بپذیریم که کودک در دوران خردسالی، موجودی بیولوژیک و کم سن و سال نیست که باید بر اثر تغذیه سالم و یک مسیر اجباری رشد به دنیای بزرگسالان بپیوندد، در آن صورت شاید بتوانیم کودک را به عنوان عضوی اجتماعی به رسمیت شناخته که در فراگرد جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری تکامل می‌یابد. اما دلایل متعددی برای تضعیف یا زوال کودکی وجود دارد که در ادامه به برخی از آنها می‌پردازیم.

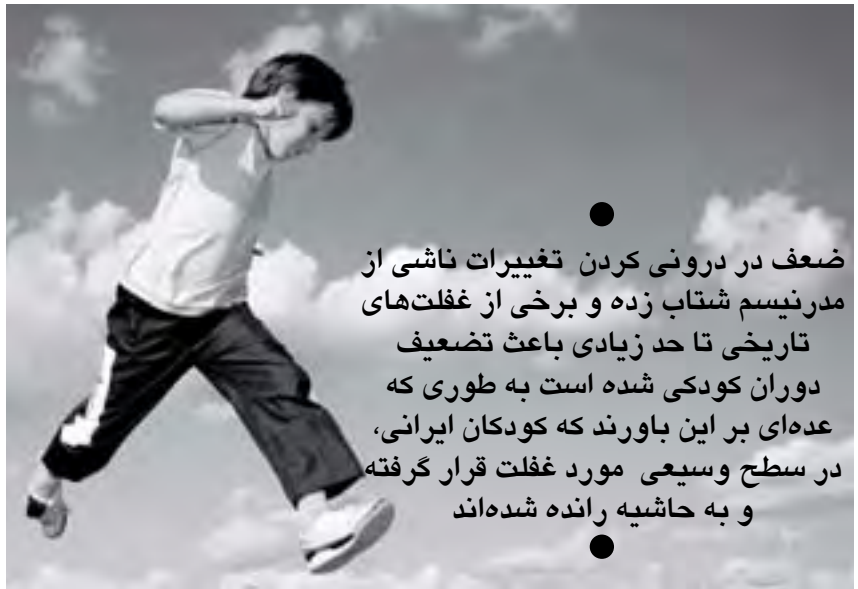
یکی از دلایلی که بسیاری از روان‌شناسان اجتماعی آن را اعلام کرده‌اند وجود جنگ، شرایط بحرانی در یک جامعه و یا هرج و مرج است که می‌تواند باعث تضعیف دوران کودکی گردد. در تحقیقی که در مورد جنگ ویتنام و آمریکا صورت گرفت، مشخص گردید که کودکان ویتنامی که آن شرایط سخت را تجربه کردند و بعضاً خود به عنوان کودک سرباز در نبردها شرکت داشتند، بیشترین آسیب را نسبت به هم سن و سال‌های خود در سایر کشورها دیدند که پیامد آن نیز تا به امروز هم در این کشور وجود دارد. در ایران نیز جنگ تحمیلی و شرایط خاص حاکم بر کشور باعث گردید کودکانی که نیازمند طعم شیرین محبت پدر و مادر خود بودند آنها را در کنار خود نداشته و پدرانشان در جبهه‌ها در حال جنگ بودند یا حتی برخی مواقع خود کودکان نیز به دفاع از این آب و خاک پرداختند. هر چند ممکن است این کودکان بعدها توانسته باشند که به انسان‌های موفقی تبدیل شده و در مشاغل اجتماعی مختلف به کارهای کلیدی نیز مشغول شده باشند. اما نباید از یاد ببریم که تاثیر واقعیت‌های تلخ دوران جنگ

در سال‌های پس از فروپاشی شوروی، محققین زیادی در مورد علل این واقعه تحقیقات بسیاری را انجام دادند، که نتیجه یکی از آنها بسیار جالب و قابل توجه است. در این پژوهش اشاره شده که یکی از عوامل سقوط نظام شوروی به دلیل ضعف و زوال دوران کودکی در این جمهوری‌ها بوده است. در واقع بر خلاف آنچه که بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بنیانگذاران آن نظام شعار داده بودند که برای ساختن یک نظام کارگری موفق باید به کودکان توجه نماییم و آنها را زمینه‌ساز و طراح فردای جامعه شوروی سازیم، در عمل ضعف در برنامه‌ریزی‌ها، توجه و تاکید بیش از حد به ایدئولوژی استالینیسم و عدم پای‌بندی به حقوق کودکان، باعث شد که ما در سال‌های پایانی فروپاشی شوروی با پدیده استحاله دوران کودکی مواجه شویم. آمارها موید این قضیه است که در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی کودکان شوروی در صدر آمارهای بزهکاری، اعتیاد به الکل، مواد مخدر و قتل قرار گرفتند. در حالی که این کودکان قرار بود پیشروان جنبش سوسیالیستی باشند، اما به سرنوشت بدی دچار شدند. بر همین مبنا بسیاری از روان‌شناسان اجتماعی بر اضمحلال دوره کودکی و عاملی که به سقوط نظام اجتماعی منجر شد، اشاره کردند. اما این موضوع نه تنها در شوروی سابق بلکه امروز در کشورهای مختلفی از جمله ایران در حال شکل‌گیری است. در ایران نیز ضعف در درونی کردن تغییرات ناشی از مدرنیسم شتاب زده و برخی از غفلت‌های تاریخی تا حد زیادی



عکس دوران کودکی دکتر مهرداد ناظری





ضعف در درونی کردن تغییرات ناشی از مدرنیسم شتاب زده و برخی از غفلت‌های تاریخی تا حد زیادی باعث تضعیف دوران کودکی شده است به طوری که عده‌ای بر این باورند که کودکان ایرانی، در سطح وسیعی مورد غفلت قرار گرفته و به حاشیه رانده شده‌اند

زن بودن اولویت داشته و کودک اگر پسر است باید در آینده همین نقش را ایفا نماید و اگر دختر است باید قانون اطاعت را بپذیرد. در واقع هر نوع عدم هماهنگی و مطابقت رفتار کودک با الگوهای متداول مردسالاری در جامعه‌ای که این الگوهای ناسالم وجود دارد، می‌تواند کودکی را با بحران هویت مواجه سازد. در هر حال باید بپذیریم که کودکان ما در هویت‌پذیری خود دچار یک تضاد اساسی هستند. از یک سو ممکن است آنها در کتاب‌ها بخوانند یا در فیلم‌های خارجی کودکانی را ببینند که از جهت دختر یا پسر بودن تفاوتی نداشته و در یک جامعه مدنی از حقوق مساوی چه از لحاظ عاطفی و چه از لحاظ اقتصادی با دختران برخوردارند. در کشورهای پیشرفته آنچه در مورد آموزش کودکان مورد توجه قرار می‌گیرد توجه به برقراری یک رابطه منطقی و سالم با آنها است خارج از اینکه جنسیت نقشی داشته باشد، یعنی کودک به مانند یک انسان با واقعیات و اطرافیان روبرو می‌شود، محبت می‌بیند، محبت می‌کند، بازی می‌کند، در مواقع لازم و ضروری مسئولیت می‌پذیرد و برخی اوقات هم ناراحت و غمگین می‌شود، این در واقع گفتمانی است که در کشورهای در حال رشد مثل ایران هنوز به وجود نیامده است و چه بسا خانواده‌هایی که هنوز در عیش پسر دار شدن هستند و چه زن و شوهرهایی که به خاطر پسر دار نشدن طلاق گرفته و یا حتی مرد برای رسیدن به این خواسته خانوادگی به ازدواج دوم تن داده است. لذا در چنین فضایی که معیارهای برابری میان دختر و پسر وجود ندارد، این امکان وجود دارد که دختران که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند دچار مشکلات روحی و روانی شوند. اما در کل هویت کودک سالم در سایه رشد دموکراسی و رعایت حقوق بر حقه همه افراد یک جامعه به دست می‌آید. لذا کودکی که در روابط اجتماعی‌اش بر اساس نژاد، جنسیت، قومیت و یا هر عنصر ته مانده از فرهنگ پدرسالاری آموزش می‌بیند دچار بحران هویت و شخصیت خواهد شد. در ضمن نباید از یاد ببریم که کودکان گل‌های باغ بهشت هستند در سایه توجه و مهربانی و عطوفت ما رشد می‌کنند. غفلت از کودکان در جامعه‌ای که دوران کودکی، دوران فراموش شده‌ای است، می‌تواند در نسل‌های آینده این طور تداعی گردد که کودکی فقط پایه و محملی برای ورود به بزرگسالی است، اما امروزه ثابت شده که کودکی دورانی است زیبا و پر از عناصری از خیال، رویا و عشق که فقط باید با المان‌ها و ظرفیت‌های خاص خودش تجربه شود. ▲

خصوص معتقد است: «در هیچ دوره‌ای بشر تاکنون این قدر متمدن نبوده و تکنولوژی، رفاه و آسایش را در اختیار نداشته است، اما هیچ دوره‌ای هم تا این حد دچار خشونت، قتل و آسیب‌های اجتماعی نبوده.» در واقع دشمن اصلی صلح و پیشرفت و توسعه، نه کمبود سرمایه و منابع مالی است و نه عدم طرح و برنامه و نیروی انسانی مقتدر و کارآمد. بلکه آنچه امروز کمتر در اختیار ماست ذهن آرام و حس عاشقانه برای زندگی است. کودکان در جامعه متمدن امروزی پشت اینترنت می‌نشینند، چت می‌کنند، با بچه‌های هم سن و سالشان ارتباط برقرار می‌کنند، اما همچنان چون ماهی هستند که هر چند که در آب زندگی می‌کنند، اما تشنه هستند و روحشان از مهر و لطافت و دوست داشتن بهره‌ای نمی‌برد. اما عامل دیگری که به اختلال دوران کودکی دامن زده است، توزیع رفتارهای دیکتاتور مابانه از سوی برخی از پدر و مادرها یا سایر افراد و نهادهایی که با کودک سر و کار دارند، می‌باشد. در واقع وجود ته مانده‌های فرهنگ پدرسالاری، تأکید بر اطاعت از رفتارها و یا کنش‌های والدین و عدم توجه به روح لطیف کودکان. ما امروز با بچه‌هایی روبرو هستیم که نمی‌توانند مستقیماً و بدون واسطه حرفشان را بزنند و به همین علت به رفتارهای پنهانی و یا کنش‌های کجروانه روی می‌آورند. متأسفانه خرده رفتارهای پدرسالارانه هنوز در برخی از خانواده‌ها وجود داشته و هر روز به شیوه‌های گوناگون باز تولید می‌شود. بارها دیده شده پدرانی که می‌خواهند نقش پدری‌شان برجسته شود و کودک آنها را به رسمیت بشناسد با رفتاری عیوس یا درهم کشیدن ابروها ترس را القاء می‌کنند و یا گاهی رفتارهای عصبی مرد در قبال همسرش و داشتن حالت تخاصمی که در جلوی چشم‌های کودک صورت می‌گیرد، باعث انتقال این نوع نگاه به کودک می‌شود که نقش پدری و یا مرد بودن بر

لذت از زندگی است، می‌توان عنوان نمود که شاید کمتر کودکی را در کشور بتوان یافت که امروز در چنین محیط مملو از پاکی و نور زندگی نماید. در هر حال اگر کودکی در زندگی خود احساس آرامش نماید و در محیطی مملو از خشونت، پرخاشگری، قتل و خونریزی و ... رشد نماید او نیز مثل پدر و مادر خود باید به شرایط موجود عادت کرده یا اینکه هر روز رنج و عذاب زیادی را به طور غیرارادی تحمل نماید. گفته می‌شود اگر هر فردی هر روز به تماشای رفتارهای خشونت‌آمیز بنشیند، بعد از مدتی می‌تواند آن رفتارها را تقلید نماید. در واقع اگر امروز در صفحه حوادث روزنامه‌ها می‌خوانیم کودکی ۹ ساله، خواهر نوزادش را به قتل رسانده، به این علت است که حساسیت جامعه نسبت به رفتارهای نابهنجار پایین آمده و خشونت به امری عادی تبدیل شده است. متأسفانه امروز ما شاهد آن هستیم که در سطح جهان چشمان معصوم کودکان رنگ خشونت و اعتراض گرفته و هر لحظه می‌توان از کودکانی که اساساً شکوه و عظمت انسان متعالی در آنها متجلی شده، انتظار رفتارهای قهرآمیز و مبتنی بر کینه و خشم را داشته باشیم. در واقع کنش‌های کودک امروز هیچ تفاوتی با رفتارهای بزرگسالان نداشته و آنها هم مثل پدران و مادران خود می‌توانند دست به اقدامات نابهنجار و حتی قتل بزنند. از سوی دیگر اقدامات خشونت‌آمیز بزرگسالان که در مقابل چشمان کودکان انجام می‌گیرد روز به روز بیشتر و بیشتر توحش را در جامعه بشری نهادینه می‌سازد. در خبرها آمده بود که اخیراً در نیویورک یک معلم نقاشی با سابقه مدرسه ابتدایی وقتی کودک ۵ ساله‌ای ظرف رنگ نقاشی خود را به زمین می‌ریزد، عصبانی شده و در مقابل چشمان سایر بچه‌ها انگشت کودک را با قیچی قطع می‌کند. این رفتارها که هر روز در جهان اتفاق می‌افتد نشان می‌دهد که خشونت تا چه حد جزئی ثابت از رفتارهای ما شده است. جان میلز محقق مسایل اجتماعی در این